



کتابخانه یادها و خاطره‌ها

خطاب به عشق

نامه‌های عاشقانهٔ آلبر کامو و ماریا کاسارس

دفتر اول
۱۹۴۴-۱۹۴۹

با مقدمهٔ کاترین کامو

ترجمهٔ
زهرا خانلو

ویراستهٔ
آزاد عندلیبی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۸

مقدمه مترجم

«عزیزم، خوشبختانه امشب که برگشتم، هر دو نامه‌ات را دریافت کردم: نامه سی‌ویکم ماه پیش و نامه یکم ژانویه را. در قلبم حرارتی ایجاد شد. تا امروز مثل یک تبعیدی، دور از جهان مانده بودم.»

ماریا کاسارس به آلبر کامو، ۳ ژانویه ۱۹۴۹

چه اضطراب‌ها و دلهره‌ها که نکشیدند اهالی سده بیستم و چقدر قلبشان به تپش نیفتاد تا نامه‌هایشان به مقصد برسد؛ اضطرابی که شاید نسل جدید، در جهانی عجین شده با سرعت و سهولت ارتباط، با آن بیگانه باشد. امروز نامه‌نگاری دیگر راهی دنیای فانتزی‌ها و تخیلات شیرین شده است و جایی در جهان مجازی و جهان واقعی ندارد. کاغذهایی حامل دست‌خط دوست، واگوبنده جزئی‌ترین رفتارها و احساسات و خصلت‌های نویسنده، جوهری که قدم‌قدم بر سفیدی می‌دود تا خبر برساند و خط‌و‌خبری بگیرد؛ ریسمانی تنیده از «حافظه گیاهی» که این کران و آن کران تاریخ چند هزار ساله انسان متمدن را به هم پیوند می‌زند. این‌هاست که نامه را به شیئی عزیز بدل می‌کند، به چیزی فراتر از شیئی تزئینی و موزه‌ای، به جاننداری سخنگو که تعلیم سخن گفتن می‌کند؛ جاننداری به دیرینه‌سالی خط.

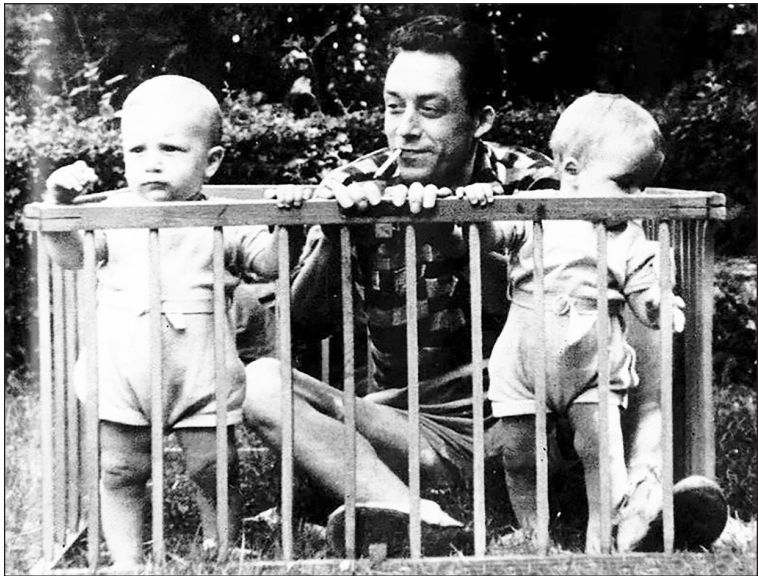
در این میانه، نامه‌های شخصیت‌های ادبی دوچندان مهم است چرا که گاهی در شکل‌گیری و تکوین تفکر یک شخصیت مؤثر بوده است. گاهی دریچه‌ای شده است تا از چارچوب آن نگاهی به زندگی و جهان شخصی کسی و کسانی بیندازیم؛ نگاهی بی‌نیاز از حدس و گمان. در نامه، حجاب‌ها از میان برمی‌خیزد و مخاطب با عریانی نامه‌نویس روبه‌رو می‌شود. سهم نامه‌های عاشقانه در این میانه هیچ کم نیست و انگار بهتر از نامه‌های دیگر پرده‌ها را کنار می‌زند. اینجا، در این کتاب، چهره کاموی عاشق برای آنان که همیشه به‌واسطهٔ رمان‌ها و مقالات و آثار فلسفی با او مواجه شده‌اند، چهره‌ای سخت غریب و شگفت‌آور است.

در این مکتوبات با زوایایی پنهان‌پیدا از جهان آلبر کامو و ماریا کاسارس آشنا می‌شویم. توالی نامه‌ها فضایی رمان‌گونه پدید می‌آورد با دو راوی یا دو شخصیت پایاپای؛ نامه‌هایی که می‌توان آن‌ها را مانند اوراقی از یک رمان مکاتبه‌ای خواند. لایه‌لای سطرها می‌شود بارقه‌هایی از تاریخ فرهنگی و اجتماعی سدهٔ بیستم فرانسه را ردگیری کرد و به نکات گاه جذاب و مهمی رسید. نام بسیاری از نویسندگان و کارگردانان و بازیگران فرانسوی و غیر فرانسوی فراخور رویدادهای گوناگون در کتاب مطرح می‌شود، از بسیاری مکان‌ها نام برده می‌شود و مخاطب به این واسطه با نوعی تاریخ غیر رسمی رو در رو می‌شود. کامو و کاسارس از کتاب‌هایی هم نام می‌برند و درباره‌شان حرف می‌زنند. خواننده می‌تواند برداشت و موضع نویسنده را در مورد این آثار بداند؛ موضعی که شاید هیچ‌کدام هیچ‌گاه در هیچ مصاحبه‌ای مطرح نکرده باشند.

نگارنده به سه دلیل این اثر را برای ترجمه انتخاب کرده است: اولین دلیل همان است که گفته شد: مواجهه با شخصی‌ترین لایه‌های زیستی و روانی آلبر کامو که نویسنده مورد علاقه مترجم است و ایرانیان هم - مانند دیگر مردم جهان - توجه زیادی به او نشان داده‌اند. دلیل دوم، نیازی است که جامعهٔ کنونی ما به عشق دارد؛ به گفتن و شنیدن و خواندن از آن. و دلیل سوم، آشنایی بیشتر با تاریخ فرهنگی و اجتماعی سدهٔ بیستم فرانسه است از خلال روایت‌های این هر دو شخصیت.



زمان، زمان ماست که عاشق شویم و عشق را آنچنان
نیرومند و مستدام بخواهیم که از فراز همه چیز عبور کنیم.



آلبر کامو و دوقلوهایش (کاترین و ژان)

پیشگفتار

«روزی خواهد رسید که با وجود تمام رنج‌ها، سبکبال و سرخوش و صادق خواهیم بود.»

نامهٔ آلبر کامو به ماریا کاسارس، ۲۶ فوریهٔ ۱۹۵۰

ماریا کاسارس^۱ و آلبر کامو اولین بار ششم ژوئن سال ۱۹۴۴ در پاریس، همزمان با روز پیاده شدن نیروهای متفقین در ساحل نرماندی (روز شروع عملیات)^۲، ملاقات کردند. ماریا بیست‌ویک‌ساله بود و آلبر سی‌ساله. ماریا متولد شهر لاکرونیای^۳ اسپانیا بود اما در چهارده‌سالگی به پاریس آمده بود، در سال ۱۹۳۶، مثل بیشتر جمهوری‌خواهان اسپانیایی. پدرش سانتیاگو کاسارس کیروگا^۴ چندین بار در جمهوری دوم اسپانیا وزیر و رئیس دولت بود. وقتی فرانکو حکومت

1. Maria Casarès

۲. D-day؛ روز پیاده شدن متفقین در ساحل نرماندی که عملیات نپتون نام داشت. اولین عملیات در جبههٔ نرماندی در جنگ جهانی دوم. - م.

3. La Corogne

4. Santiago Casarès Quiroga

را به دست گرفت، او به اجبار تبعید شد. بعدها ماریا کاسارس گفته است که «در نوامبر ۱۹۴۲ در تئاتر ماتورن^۱ به دنیا آمده است».

آلبر کامو که آن زمان به علت اشغال فرانسه به دست ارتش آلمان، از همسرش فرانسین فور^۲ جدا مانده بود، به عضویت نهضت مقاومت درآمد. او از طرف جد مادری اش اسپانیایی بود، مسلول مثل سانتیاگو کاسارس کیروگا و مثل او در تبعید از سرزمین مادری اش الجزایر. در اکتبر ۱۹۴۴ وقتی فرانسین فور موفق می‌شود سرانجام به همسرش بپیوندد، ماریا کاسارس و آلبر کامو از هم جدا می‌شوند. اما ششم ژوئن ۱۹۴۸، در بلوار سن ژرمن به هم برمی‌خورند، همدیگر را بازمی‌یابند و دیگر از هم جدا نمی‌شوند.

این نامه‌نگاری، بی‌وقفه، به مدت دوازده سال سرشت حقیقی عشق مقاومت‌شکن آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد:

ما همدیگر را اتفاقی دیدیم، همدیگر را بازشناختیم، تسلیم هم شدیم، عشقی آتشین از بلور ناب ساختیم، آیا به خوشبختی‌مان و آنچه نصیبمان شده حواست هست؟

ماریا کاسارس، ۴ ژوئن ۱۹۵۰

چنین روشن که ماییم، چنین آگاه، به درک همه چیز توانا و در نتیجه قادر به استیلا بر همه چیز، چنان قوی که بی‌فریب زندگی کنیم، چنین وابسته به هم با پیوندهای زمینی، ذهنی، قلبی، جسمی، به یقین هیچ چیز غافلگیرمان نمی‌کند و هیچ چیز ما را از هم جدا نمی‌کند.

آلبر کامو، ۲۳ فوریه ۱۹۵۰

۱. Théâtre des Mathurins؛ تئاتر ماتورن در منطقه هشت پاریس در خیابان ماتورن واقع شده است. این تئاتر در سال ۱۸۹۷ تأسیس شده است. - م.

2. Francine Faure

۱۹۴۴



عشق، ماریا، جهان را فتح
نمی‌کند اما خودش را چرا.
تو خوب می‌دانی، تو که
قلبت چنین سزاوار ستایش
است، که ما خوف‌انگیزترین
دشمنان خودمان هستیم.

۱- آلبر کامو به ماریا کاسارس^۱

ژوئن ۱۹۴۴

ماریای عزیز^۲،

ساعت شش و نیم در دفتر مجله^۳ نو فرانسه^۴ با ویراستار^۵ مونت- کارلو^۶ قرار داریم. از آنجا مطمئناً به سیرانو^۷ خواهیم رفت که در تقاطع خیابان بک^۸ و بلوار سن ژرمن است^۹. تا ساعت هفت و نیم غروب آنجا منتظرت خواهیم بود. ساعت هفت و نیم

۱. Pneumatique: سیستمی متشکل از مجراهای لوله‌ای شکل که اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در برخی از شهرها کاربرد داشته و نامه‌ها و بسته‌ها را داخل اداره یا داخل شهر در مسافت‌های کوتاه با فشار هوا جابجا می‌کرده است. م.

۲. آلبر کامو و ماریا کاسارس در خانه میشل و زت لریس (Zette Leiris) هنگام دورخوانی نمایشنامه آرزویی دم در تله (Désir attrapé par la queue) اثر پابلو پیکاسو با هم آشنا شدند. نویسنده [کامو] به دختر جوان بازیگر که شاگرد سابق کنسرواتوار هنر دراماتیک است و با تئاتر ماتورن قرارداد دارد، پیشنهاد می‌کند که نقش مارتا را در سوء تفاهم بازی کند. تمرین آغاز می‌شود و آلبر کامو شیفته بازیگر می‌شود؛ شب ششم ژوئن ۱۹۴۴، آخر شب در خانه کارگردان شارل دولن (Charles Dullin) مصادف با پیاده شدن متفقین در نرماندی، عاشق هم می‌شوند. از اکتبر ۱۹۴۲، نویسنده جوان الجزایری در متروپل تنها زندگی می‌کرده است. زنش فرانسین با نام خانوادگی پدری فور (Faure) که در شهر وهران معلم بوده، نتوانسته به او بپیوندد چون جنوب در اشغال آلمان‌ها بوده است.

3. NRF: La Nouvelle Revue Française

4. Monte-Carlo

5. Cyrano

6. Rue du Bac

۷. دفتر مجله^۳ نو فرانسه در منطقه^۷ هفت پاریس در خیابان سباستین بوتن (Sébastien-Bottin) تقاطع خیابان بون (Beaune) و خیابان اونیورسیته قرار داشت. آلبر کامو در سال ۱۹۴۲، در آن بیگانه و افسانه^۸

در فرگات^۱ خواهم بود؛ در تقاطع خیابان بک و اسکله که آنجا مارسل و ژان^۲ منتظرم هستند. و بالأخره ساعت هشت شب قرار می‌دهم دست‌جمعی داریم در تقاطع خیابان بون و اسکله در ولتر که خیال می‌کنم از آن باخبری. بیخس که خیلی نمی‌توانم منتظرت بمانم. می‌بوسمت. آ.ک.

۲ - آلبِر کامو به ماریا کاسارس

ساعت ۱۶، ژوئن ۱۹۴۴

ماریا عزیزکم،
تلفن که می‌زدم به خانه‌ات، امیدوار بودم ببینمت. اما دیگر فرصتش را ندارم. این نامه را بین دو قرار برایت می‌فرستم. البته منظور خاصی ندارم، اما حدس می‌زنم امشب که برمی‌گردی پیدایش می‌کنی و آنوقت به من فکر می‌کنی. من

→

سیزیف را چاپ کرده بود و بعد در سال ۱۹۴۴، در ماه مه، کالیگولا و سوء تفاهم را. دوم نوامبر ۱۹۴۳ به عضویت هیئت خوانش درمی‌آید و به این ترتیب کار حرفه‌ای‌اش را به‌عنوان ویراستار و بررس کتاب در انتشارات گاستون گالیپار آغاز می‌کند.

1. Frégate

۲. دو بازیگر، مارسل اران (۱۹۵۳-۱۸۹۷) و ژان مارشا (۱۹۶۶-۱۹۰۲) مدیریت تئاتر ماتورن را به عهده داشتند. آن‌ها با ماریا کاسارس، دختر جوان رئیس‌جمهور سابق جمهوری دوم اسپانیا که از سال ۱۹۳۶ با مادرش به پاریس تبعید شده بود و هنرجوی کنسرواتوار بود، قراردادی یک‌ساله از تاریخ اکتبر ۱۹۴۲ بسته بودند. به این ترتیب، او حرفه بازیگری در ژانر تراژدی را در سن بیست‌سالگی با موفقیت آغاز می‌کند، با ایفای نقش اصلی نمایش در دژ دردها (Deirdre des douleurs) اثر جان میلینگتون سنژ (John Millington Synge). اجرایش مورد توجه قرار می‌گیرد بخصوص از جانب آلبِر کامو که در سال ۱۹۴۳ در یکی از تمریناتش حاضر شده بود. بعد از آن او در کار استاد بنا اثر هنریک ایبسن (۱۹۴۳) دیده شد و بعد در نمایش سفر تزه (Voyage de Thésée) در سال ۱۹۴۳ اثر ژرژ نُوو (Georges Neveux). بعد از این‌ها از ۲۴ ژوئن ۱۹۴۴ نقش «مارتا» را در سوء تفاهم اثر کامو به‌کارگردانی مارسل اران بر عهده گرفت. در این کار آخر، همبازی‌اش ژان مارشا (Jean Marchat) چند ماه عاشق ماریا شده بود.

۱۹۴۶



حدس می‌زنم که تو این حق
را برای من قائل نیستی که
شریک لحظات شادایات
باشم، اما به‌نظرم هنوز حق
شریک بودن در غم‌ها و
رنج‌هایت را دارم، شده از
راه دور.

۲۲ - آلبِر کامو به ماریا کاسارس

سه‌شنبه، ۱۵ ژانویه ۱۹۴۶^۱

عزیزکم ماریا،

در برگشت از یک سفر، اُتلی^۲ خبر هولناک^۳ را به من داد و نمی‌توانم از درد و غمی که حس می‌کنم، برایت ننویسم. حدس می‌زنم که تو این حق را برای من قائل نیستی که شریک لحظات شادی‌ات باشم، اما به‌نظرم هنوز حق شریک بودن در غم‌ها و رنج‌هایت را دارم، شده از راه دور. من خیلی خوب می‌فهمم که الآن این غم چقدر برایت بزرگ و تسکین‌ناپذیر است.

۱. ماریا کاسارس در پایان سال ۱۹۴۴، رابطه‌اش را با آلبِر کامو خاتمه داد، همزمان با بازگشت فرانسین کامو به پاریس.

۲. پل اُتلی بازیگر و کارگردان تئاتر (۱۹۵۹-۱۸۹۰) دوست آلبِر کامو و شوهرعمه فرانسین کامو. در سوء تفاهم نقش خدمتکار را بازی می‌کرد و کالیگولا را در تئاتر ابر تو به تاریخ ۱۹۴۵ کارگردانی کرد. او همچنین بعد از جنگ در تعداد زیادی نمایشنامه معاصر به‌کارگردانی آندره بارساک (André Barsacq) در تئاتر آتلیه بازی کرد. او پسر سارا اُتلی از خویشاوندان فرانسین کامو بود که پانسیون خانوادگی پانلیه (Panelier) را در شامبون-سور-لینیون، اوت-لوار (Chambon-sur-lignon, Haute-Loire) اداره می‌کرد؛ پانسیون‌هایی که کامو بیش از یک سال، از تابستان ۱۹۴۲ تا پاییز ۱۹۴۳ آنجا اقامت داشت تا بیماری سل او در ارتفاعات درمان شود. نویسنده، سال‌های بعد هم چند بار آنجا اقامت می‌کند (۱۹۵۲-۱۹۵۱-۱۹۴۷-۱۹۴۹).

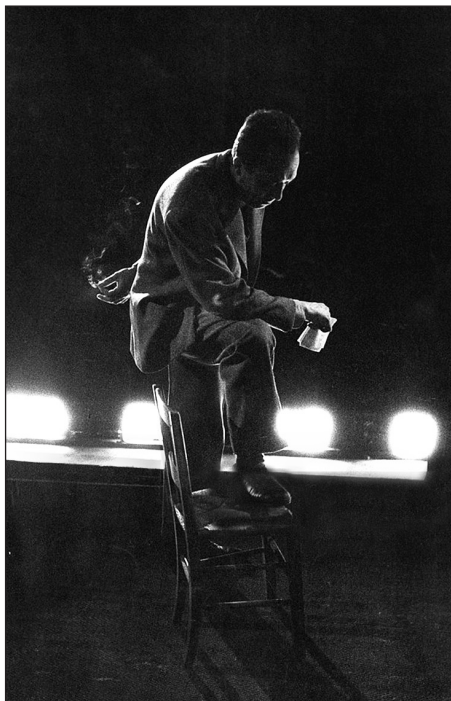
۳. گلوریا، مادر ماریا کاسارس، دهم ژانویه ۱۹۴۶ در بیمارستان کوری (Curie) پاریس در سن ۵۳ سالگی فوت می‌کند.

من به مادرت حسی حاکی از تحسین و محبتی توأم با احترام داشتم. حسی که آدم نسبت به افرادی با جایگاهی ویژه دارد: آن‌ها که دقیقاً برای زندگی ساخته شده‌اند. اتفاقی که افتاده به‌نظرم عادلانه نیست، هولناک است!

حیف! چیزی نمی‌تواند و نخواهد توانست جای عشقی را که میان شما دو نفر بود پر کند. بخشی از احترامم نسبت به تو ناشی از چیزهایی بود که از این عشق می‌دانستم. امروز از تصور این غلیان و ازهم‌گسیختگی که در آن هستی متأثر شدم. بله، از وقتی باخبر شده‌ام، دلم پیش توست و امروز بیشتر از همیشه حاضرم بهترین داشته‌هایم را بدهم تا بتوانم تو را با تمام غمم ببوسم.

آلبر

۱۹۴۸



بیشتر از هر چیز دلم می‌خواست
می‌توانستم تمام روحم را در
چشمانم بگذارم و تا ابد، تا هنگام
مرگم، به تو نگاه کنم.

۲۳ - آلبِر کامو به ماریا کاسارس

سه‌شنبه شب، ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۸^۱

دیشب بعد از دو روز در جاده بودن رسیده‌ام، از پا افتاده‌ام چون دیگر فرصت نکردم بخوابم.^۲ دیروز خوب نخوابیده‌ام و امشب آن قدر گرم است و آن قدر جیرجیرک و ستاره هست که امیدوار نیستم خوابم ببرد. این طوری حداقل برایت می‌نویسم... در جاده، این حال و هوا سراغم آمد که برایت نامه‌های ساده‌لوحانه بفرستم. در موقعیت عجیبی بودم. با هر چرخش چرخ احساس بدبختی می‌کردم. با این حال یکهو به طرز ناممکنی در وجودم حسی از خوشبختی درخشید. می‌گویم ناممکن، چون صبحی از فکر به این یک ماه و نیم جدایی و فاصله هشتصد کیلومتری

۱. آلبِر کامو که به تازگی موفقیت ادبی بزرگی بعد از انتشار طاعون (در انتشارات گالیپار، دهم ژوئن ۱۹۴۷) کسب کرده است، بعد از اقامت در پاریس به همراه همسرش فرانسین و دو قلوهایش، در ششم ژوئن ۱۹۴۸ دوباره با ماریا کاسارس وارد رابطه می‌شود، به لطف دیداری اتفاقی در بلوار سن ژرمن. بازیگر آن زمان از عاشق خود، ژان بلینی (Jean Blynie)، که از یک خانواده باغ‌دار اهل بوردو بود جدا شده و از اوایل ۱۹۴۷ با بازیگر جنجالی بلژیکی به نام ژان سروه (Jean Servais) بوده است.

۲. آلبِر کامو به خانواده‌اش در لیل-سور-آسورگ (L'isle-Sur-la-Sorgue) پیوسته که تابستان ملکی در پالرم (Palerm) در همسایگی رنه شار (René Char) اجاره کرده‌اند. کامو آنجا روی نمایشنامه حکومت نظامی کار می‌کند که از طرحی از ژان لویی بَرُو (Jean-Louis Barrault) و تأملات خودش روی طاعون گرفته شده بود؛ نمایشنامه‌ای که تحت عنوان تبعید هلن برای مجله کایه دو سود (Cahiers du Sud) [به معنای دفتر جنوب] نوشته شد و در سال ۱۹۵۴ در اِتِه (L'été) [به معنای تابستان] بازچاپ شد.

احساس ناامیدی چنان وجودم را فرا گرفت که واقعاً غلبه بر آن سخت‌ترین کار دنیا شد؛ کاری در مرز ناممکن. به این فکر کردم که «به او زیاد نامه خواهم نوشت» و فوراً دیدم که در دل شب دارم راه می‌روم، روی تپه‌ای کوچک پر از بادام‌بنان و هوا چنان خوش بود چنان فرح‌بخش و دل‌انگیز بود که شوق زیادی در وجودم برانگیخت که این مکان دوست‌داشتنی را با تو سهیم شوم. واقعاً ناممکن به نظر می‌رسید که بتوانم این‌ها را بنویسم و از صمیم قلب و با تمام عشقم با تو حرف بزنم.

به هر حال باید سعی‌ام را بکنم و حتماً انجامش خواهم داد. وقتی کمی استراحت کنم بهتر می‌توانم تصمیم بگیرم که بهتر است چه کار کنی (منظورم این است برایم به آدرس اینجا بنویسی یا نامه‌هایت را نگه داری). الآن، تنها دلی تنگ دارم از عطفی غریب با اندیشیدن به زمانی که با هم گذرانیدیم، با فکر به حالت جدی تو، به وزن تنت روی بازویم وقتی که با هم در دشت راه می‌رفتیم، با فکر به صدایت، به طوفان. حتماً برایم بنویس و با من بمان. هیچ کس و هیچ چیز را نمی‌شناسم مگر تو. من لایق تو هستم. کنار هم بمانیم آن‌طور که بودیم و به درگاه خدایت دعا کنیم که این آغوش پایان نگیرد. یا کاری را که لازم است بکنیم، از دعا بهتر. این مطمئن‌تر است. خدانگهدار عزیزم ماریا، عزیزکم، خداحافظ. شب تو را آن‌طور که دلم می‌خواهد می‌بوسم.

آ.

بروشور کادیکس^۱ را ببین، صفحه ۸۶، خط ۱۰ (با حساب خط‌هایی که اسم شخصیت‌ها نوشته شده است).

۱. Cadix؛ محل وقوع حکومت نظامی.